

Jurisprudence of Culture; The Strategic-Civilizational Necessity of Imamiyyah Jurisprudential School

Mahdi Nourian¹  / Seyed Mohammad Musavi Moqaddam² 

1, Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Faculty of Islamic Sciences and Researches, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. E-mail: nourian@isr.ikiu.ac.ir

2. Corresponding Author, Department of Quran and Hadith Sciences, Faculty of Theology, College of Farabi, University of Tehran, Qom, Iran. E-mail: sm.mmoqaddam@ut.ac.ir

(Received: May 1, 2023; Revised: July 31, 2023; Accepted: August 6, 2023)

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received

Received in revised form

Accepted

Published online

Keywords:

Necessity,

Islamic civilization

Additional jurisprudence,

jurisprudence of culture,

realm of jurisprudence,

The knowledge of jurisprudence is the knowledge of Sharia rulings, which is a subsidiary of detailed proofs, and like any other science, knowing the topics and the scope of entering into them is one of the basic issues of this knowledge; Now, jurisprudence's response to how to regulate relations and relationships in the field of culture and its relationship with the civilizational field of Islam can be analyzed in the same direction. Despite this, based on the triple foundations of civilized life, its association with the existence of a legal framework in social life and the place of culture as a fundamental variable in this field, the discussion of the relationship between jurisprudence and Islamic civilization is of particular importance. Considering the difference in the concept of culture among thinkers on the one hand and the breadth of the field of culture on the other hand, the present research has emerged as an answer to how to distinguish cultural jurisprudence from other types of jurisprudence. Therefore, by using the descriptive-analytical method of documents, after explaining the concept of jurisprudence and jurisprudence of culture, he has examined the combination of law and jurisprudence as two practical knowledges that are close to each other; Then, by explaining the importance of culture in civilization and the necessity of civilizing the law, he ruled that the law must be cultured. With rational reasoning and referring to Quranic and narrative sources, he considered the civilizational identity of culture to be the distinguishing feature of cultural jurisprudence from other branches of moza'f jurisprudence. The fruit of such propositions will firstly appear in the field of cultural jurisprudence and secondly in the scope of its issues.

Cite this article: Nourian, M. & Musavi Moqaddam, S. M. (2024). Jurisprudence of Culture; The Strategic-Civilizational Necessity of Imamiyyah Jurisprudential School DOI: <http://doi.org/00000000000000000000>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.
DOI: <http://doi.org/00000000000000000000000000000000>

شناسه اړكيد مهدي نوربان

<https://orcid.org/0000-0001-5061-1043>

شناسه اړكيد سيد محمد موسوي مقدم

<https://orcid.org/0000-0003-1438-9195>

فقه فرهنگ؛ ضرورت راهبردی - تمدنی مکتب فقهی امامیه

مهدی نوریان^{۱*} | سید محمد موسوی مقدم^۲

۱. نویسنده مسئول، گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده علوم و تحقیقات اسلامی، دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)، قزوین، ایران، رایانامه: nourian@isr.ikiu.ac.ir

۲. گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران، رایانامه: sm.mmoqaddam@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	دانش فقه، علم به احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی است و همچون هر علم دیگری، شناخت موضوعات و قلمروی ورود به آنها از جمله مسائل اساسی این دانش است؛ حال، پاسخ‌گویی فقه به چگونگی تنظیم روابط و مناسبات حوزه فرهنگ و نسبت آن با حوزه تمدنی اسلام نیز در همین راستا قابل تحلیل است. با وجود این، براساس مبانی سه‌گانه حیات تمدنی، تلازم آن با وجود چارچوب قانونی در زندگی اجتماعی و جایگاه فرهنگ به عنوان متغیری اساسی در این حوزه، بحث از نسبت فقه فرهنگ با تمدن اسلامی اهمیتی ویژه می‌یابد. پژوهش حاضر با توجه به اختلاف مفهومی فرهنگ میان اندیشمندان از یک‌سو و گستردگی حوزه فرهنگ از سوی دیگر، در مقام پاسخ به چگونگی تمایز فقه فرهنگ از سایر انواع فقه مضاف برآمده است؛ لذا با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی اسناد، پس از تبیین مفهوم فقه و فقه فرهنگ، تلازم حقوق و فقه به عنوان دو دانش کاربردی و نزدیک به یکدیگر را بررسی نموده است؛ آنگاه با تبیین جزئیات فرهنگ در تمدن و لازمه تمدنی بودن قانون، حکم به لازمه فرهنگ بودن قانون نموده است. با استدلال عقلی و استناد به منابع قرآنی و روایی، هویت تمدنی فرهنگ را وجه تمایز فقه فرهنگ از سایر شاخه‌های فقه مضاف دانسته است. ثمره چنین گزاره‌ای اولاً در گستره فقه فرهنگ و ثانیاً بر محدوده مسائل آن نمایان خواهد شد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۱۱	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۵/۰۹	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۵	
تاریخ انتشار:	

کلیدواژه‌گان: فقه مضاف، فقه فرهنگ، قلمرو فقه، تمدن اسلامی، ضرورت

استناد: نوریان، مهدی؛ موسوی مقدم، سید محمد (۱۴۰۲). فقه فرهنگ؛ ضرورت راهبردی-تمدنی مکتب فقهی امامیه، ...

DOI: <http://doi.org/00000000000000000000000000000000>



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

DOI: <http://doi.org/00000000000000000000000000000000>

زندگی اجتماعی انسان و روابط میان شهروندان با تمام تنوع برخوردار از آن، مورد بررسی‌های گوناگونی قرار گرفته است؛ اما در این میان، نظام‌مندسازی روابط فرهنگی شهروندان علی‌رغم جایگاه منحصر به فردش آن‌چنان‌که شایسته آن بوده است، مورد توجه و تحلیل پژوهشگران قرار نگرفته است. چه بسا نگاه ساختارناپذیری به فرهنگ که مدیریت فرهنگی را منتقدانه انکار می‌کند (ر.ک: آوتویت و باتامور، ۱۳۹۲، ص ۶۹۳-۷۰۲) را بتوان از جمله اسباب چنین غفلتی دانست؛ اما بدان‌رو که چنین نگاهی با چالش‌های فراوانی مواجه است، نمی‌تواند سببی دربرگیرنده در این فقدان به حساب آید؛ به هر طریق مدنی‌سازی جوامع بشری و ایجاد انضباط اجتماعی در روابط و مناسبات مختلف آن، مقتضی بررسی این روابط از نگاه قانونی و حقوقی است که در این میان فرهنگ و روابط و مناسبات مرتبط با آن را می‌توان یکی از مهم‌ترین شاخه‌های روابط اجتماعی به شمار آورد؛ بنابراین، با توجه به کارکرد حقوق موضوعه و فلسفه وضع قوانین، اثبات نظام‌مندسازی فرهنگ و روابط فرهنگی براساس یک ساختار حقوقی مشخص، ضرورتی است که غفلت از آن می‌تواند اسباب نابسامانی‌هایی در نظام فرهنگی و تبادلات درون‌فرهنگی و برون‌فرهنگی را فراهم آورد. اکنون فارغ از مبانی و آثار ادعایی فوق و صرفاً در مقام اثبات ملازمه فرهنگ و حقوق به بررسی جایگاه فقه فرهنگ در مکتب فقهی امامیه به عنوان یکی از مکاتب حقوقی می‌پردازیم تا در پرتوی آن به وجه تمایز فقه فرهنگ از سایر شاخه‌های فقه مضاف دست یابیم.

اینکه جامعه از چه مناسبات رفتاری میان شهروندی برخوردار است، به کارکردی مرتبط است که فقه مدعی تنظیم آن است و بدان سبب که این مناسبات رفتاری در بستر زمان بر شکل‌گیری آداب و رسوم جامعه مؤثرند، فهم فقهی آن اهمیت بسزایی می‌یابد؛ لذا توجه به چنین جایگاهی برخی پژوهشگران را به فهم فقهی از فرهنگ و حل برخی مسائل مرتبط با آن علاقه‌مند نموده است؛ در همین راستا فهم موضوعات چالشی این حوزه، ضمن آنکه می‌تواند بیانگر موضوع مسائل فقه فرهنگ باشد، در مرزبندی فقه فرهنگ از سایر شاخه‌های فقه مضاف نیز نقش موثری ایفا می‌کند. برای مثال، اینکه تلاش گردیده تا نسبت به تمیزی فرهنگی و فهم فقهی از آن اقدام شود (بهمئی و همکاران، ۱۴۰۰) یا اینکه احکام فقهی رسانه به عنوان ابزار فرهنگی مورد بررسی قرار گیرد (مبلغی، ۱۳۹۳) و حتی برخی حوزه‌های خاص تر فرهنگ همچون موسیقی (موسوی بجنوردی و شهیدی، ۱۳۸۸) مسئله‌ای برای استنباط فقهی شده است، همگی به لحاظ موضوعی با همین رویکرد برقراری مناسبات رفتاری میان شهروندی و کارکرد فقه در این خصوص بوده است. مسائل فوق و بسیاری از مسائل دیگر (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۴) همچون مناسبات رفتاری و ارتباطی با دگراندیشان، مجسمه‌سازی (الهامی، ۱۳۸۱)، حضور زنان در صحنه نمایش و ارتباط کلامی و احساسی آن‌ها براساس متن نمایشنامه‌ها با جنس مخالف، خوانندگی زنان (سروش و آیتی، ۱۳۹۸)، احداث و تعمیر ابنیه معابد دینی غیر مسلمانان (نوریان و نجم آبادی، ۱۴۰۱)، پوشش زنان غیر مسلمان در سناریوها و فیلم‌هایی با ژانرهای مختلف بویژه ژانر درام و زندگی‌نامه، تعاملات فرهنگی در شبکه‌ها مجازی (ناطق، ۱۳۹۶؛ زهروی و احمدزاده، ۱۳۹۴)؛ حضور و عضویت در نهادهای علمی-فرهنگی تحت مدیریت و سرمایه‌گذاری غیرمسلمانان، دریافت بورس تحصیلی از دولت‌های متخاصم یا غیر مسلمان، جملگی موضوعاتی هستند که هر یک در فقه فرهنگ در راس یک مساله فقهی بوده و محل بحث قرار می‌گیرند. نگاهی اجمالی به این موضوعات از یک نقطه اشتراک گواهی می‌دهد که می‌تواند حلقه اتصال همگی آنها به یکدیگر بوده و وجه تمییز فقه فرهنگ از سایر شاخه‌های فقه

مضاف باشد. این نقطه اشتراک، همان مبنایی است که پژوهش حاضر درصدد شناخت و تفهیم آن بر آمده است تا در سایه دریافت آن دامنه حقوق، تکالیف و احکام حوزه فرهنگ به صورتی ویژه و تخصصی بررسی و تحلیل شود.

۱. فقه، دانشی با کارکردهای نوین

فقه در لغت به معنای مطلق فهم یا فهم دقیق مسائل نظری است (جوهری، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۲۴۳) و در اصطلاح، عبارت است از «علم به قوانین اسلامی (شامل مقررات عبادت- عقود و ایقاعات - دادرسی - جزا- امور اداری- جهاد و امر به معروف و نهی از منکر) که پیش از این، فقه اصغر نامیده می‌شد و فعلاً به طور مطلق، فقه نامیده می‌شود». (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۶، ص ۵۰۴) با توجه به ماهیت مفهومی فقه، تعیین آن در زندگی بشر در این باور معنا می‌یابد که انسان پس از ایمان به خداوند متعال و شریعت اسلام و احساس مسئولیت در برابر پروردگار، رفتار و کردار خویش را در همه جنبه‌های زندگی بر اساس قانون اسلام منطبق سازد تا جایی که در همه تصرفات و فعالیت‌های فردی و اجتماعی، تنها براساس آن شریعت عمل کند و همواره خود را ملزم بدانند از وظیفه‌ای که دین بدان فرمان داده است، پیروی نماید؛ لذا با لحاظ فرمایش اهل بیت (علیهم السلام) (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۵۰؛ ابن بابویه (شیخ صدوق)، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۳۸۷) در فهم و عمل به احکام دست‌یافته از تأملات فقیهانه سعی خویش را مصروف بدارد و به این نکته ملتزم باشد که پیروی از احکام فقهی، پیروی از دستورات شریعت اسلامی تلقی می‌گردد و مخالفت با آن مخالفت با دستورات فوق خواهد بود، اگرچه دگرگونی‌های ناشی از تکنولوژی و ارتباطات، قاعده کلی الزام به تبعیت از احکام شرعی را نزد برخی متفکران در معرض تردید و انکار قرار داده باشد.

چنان‌که مشهود است، جامعه انسانی در حال تغییر و تحول است و هر روز گامی تازه در مسیر تحول مدنی بشر برداشته می‌شود. دقت نظر در آثار فردی، اجتماعی و فرهنگی این تحولات، ساختارهای حقوقی را ناچار از بروزرسانی و پذیرش تغییر و تحولاتی می‌کند تا با شرایط جدید زندگی اجتماعی بشر منطبق و پاسخ‌گو شوند؛ زیرا تحولات پیش‌گفته از یک‌سو موجب طرح موضوعات جدید در جوامع گردیده است و از سوی دیگر، ارتباطاتی که تنظیم آن بر عهده قانون نهاده شده بود، با این سطح از تحولات گسترده و پیچیده‌تر گردیده است؛ بدین‌رو همین دو تغییر موجب طرح فروع مختلف در مباحث حقوقی می‌گردد. «بدیهی است که فقه مجموعه قواعد زندگی در اجتماع است و نمی‌تواند از نیازها و ضرورت‌های این زندگی دور بماند»؛ (قربان‌نیا، ۱۳۷۹: ص ۸۶) بنابراین، براساس تحولات جوامع بشری با مواردی مواجه می‌شود که پیش از این چندان مورد توجه نبوده‌اند؛ اما امروزه به عنوان شاخه‌ای از مباحث حقوقی در مراکز علمی و توسط اندیشمندان مورد واکاوی و تولید نرم‌افزاری قرار گرفته است.

براین اساس، تبیین جایگاه مباحث فرهنگی در مطالعات فقهی - حقوقی از دو جهت می‌تواند مهم جلوه کند؛ نخست، در نظام حقوقی اسلام و نسبت این مباحث با دانش فقهی مبتنی بر مکتب امامیه و دوم، تبیین این نسبت با زمینه تمدنی‌ای است که مکتب فقهی امامیه به عنوان مکتبی پویا و اجتهادی، در آن نقش آفرینی نموده و به تنظیم روابط می‌پردازد؛ چراکه «در تمدن اسلامی، یکی از مهم‌ترین عواملی که تا کنون توانسته هویت مستقل فرهنگی به آن بدهد، فقه و قوانین فقهی است، چه این که فقه اسلامی، از آغاز تا پایان و از طهارت تا دیات، آموزگار شیوه زندگی است و در همه زمینه‌های طهارات، عبادات، سیاسات، اجتماعیات، تجارات، حقوق (حدود، دیات، قصاص،

تعزیرات، شهادت، وصیت، ارث، قرض، دین، تعاون، احسان، و انفاق) و همه احکام و مسائل امور زندگی و شیوه‌های برخورد اجتماعی، دستورات و آئین‌نامه‌های خاص خود را دارد لذا احکام و قوانینی که به واسطه علم فقه از متون دینی استنباط می‌شود، عاملی شده تا جامعه و تمدن اسلامی، شیوه زندگی مستقل را دارا و از فرهنگی پویا، برخوردار باشد.» (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۱: ص ۸۰) بدین‌رو تبیین جایگاه مباحث فرهنگی در مطالعات فقهی - حقوقی و از زاویه تمدنی می‌تواند اولاً مبنای زمینه‌های جغرافیای فرهنگی (سرزمین‌های اسلامی گردد و ثانیاً تمهیدی برای طرح پروتکل‌های حقوقی بین‌المللی جوامع مسلمان، به ویژه میان شیعیان پیروی اهل بیت (علیهم السلام) باشد. توسعه این جریان اندیشه‌ورزانه همان چیزی است که امروزه نزد برخی پژوهشگران به فقه فرهنگ تعبیر شده و بررسی مفهومی آن در ادامه می‌آید.

۱,۱. فقه فرهنگ، فقه مضاف

ترکیب واژه فقه با فرهنگ از نوع ترکیب اضافی است که در ذیل مباحث مربوط به فقه مضاف مورد بحث قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که در اینجا مقوله فرهنگ از دیدگاه علم فقه و با ابزارها و قواعد فقهی موضوع بررسی است، هرچند ممکن است چنین تفکیکی در فقه و چنین نگاهی به فقه فرهنگ با انتقاد برخی سنت‌گرایان در پژوهش‌های فقهی مواجه شود؛ اما بحث از فقه فرهنگ به عنوان شاخه‌ای از دانش فقه، مورد پذیرش برخی دیگر از اندیشمندان نیز قرار گرفته است، تا جایی که حتی بر آن تقسیماتی را نیز قائل شده و فقه فرهنگ را به خرد و کلان تقسیم نموده‌اند. (اراک، ۱۳۹۳) برخی نیز با مقایسه دو دانش فقه و تفسیر، فقه را به دو قسم مطلق و مضاف تقسیم نموده و فقه فرهنگ را از نوع فقه مضاف به شمار آورده‌اند و در قیاس خویش فقه مضاف را همچون تفسیر موضوعی دانسته‌اند. (عشایری منفرد، ۱۳۹۵، ص ۱۰۶-۱۰۵)

اثبات این سخن که فقه فرهنگ در زمره فقه مضاف است و اینکه اساساً فقه مضاف با نگاه به مبانی استنباطی، رویکردی معتبر است یا خیر، در این مختصر نمی‌گنجد. با وجود این، از باب تنقیح مبانی بحث و در بیانی مختصر می‌توان نگرش نظام‌سازی در فقه را مبنایی موجه در فقه مضاف، به ویژه در فقه فرهنگ دانست؛ چراکه بدنه اصلی قانون در اسلام همان حکم شرعی مستخرج از منابع استنباط فقهی است و چنین ضریب نفوذی برای شریعت اسلامی موجب شده است تا علی‌رغم اختلاف دیدگاه‌های فراوان، برخی اندیشمندان قانون در اسلام را همان حکم شرعی بدانند (موسوی خلیفانی، ۱۴۲۲ق، ۵۲۷) و فلسفه وجودی آن را تنظیم روابط اجتماعی افراد با یکدیگر اعلام کنند. (تقوی، ۱۳۷۴، ص ۱۸۹-۱۹۰) اینکه تناسب رفتاری میان مخلوقات اعم از مخلوق - مخلوق یا مخلوق - خالق چگونه برقرار شود و اینکه چه حقوق و تکالیفی در این میان، متوجه اطراف این نسبت‌ها می‌گردد، بنابر دیدگاه اثبات شده در برخی پژوهش‌های فقه نظام (حبیب زاده و پناهی آزاد، ۱۴۰۲)، همگی با عنایت به جایگاه نظام‌ساز فقه و احکام شرعی در شریعت اسلام قابل فهم و تحلیل است.

حال، برقراری چنین ساختاری با عنایت به زمینه بحثی که وجود دارد، به دو شکل قابل بررسی است؛ نخست اینکه به عنوان یک مسئله در یک باب فقهی مطرح شود یا اگر قابل جایابی در هیچ‌یک از ابواب فقهی نبود، به عنوان مستحدثات فقهی بررسی شود و دوم اینکه به عنوان یک موضوع مستقل، اما از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گیرد. برای نمونه، در موضوع فرهنگ و فرع تدین به ادیان مختلف می‌توان از زاویه نخست، آن را تنها در فقه عبادات مورد بررسی قرار داد یا در فقه معاملات، اما از زاویه دوم می‌توان تمامی فروع

فقهی مرتبط با این مسئله را در یک موضوع واحد به عنوان فقه فرهنگ آورده و تمامی مسائل مرتبط با تدین به ادیان اعم از ابنیه و معابد، تشریفات و مناسک، معاملات و احوالات شخصیه را در یک باب از ابواب فقه فرهنگ و تحت عنوان احکام ادیان در امامیه مورد بررسی و تحلیل قرار داد. ورود به مسائل فقهی از این زاویه می‌تواند ضمن متحول نمودن ساختار مباحث فقهی و خروج از حالت سنتی آن، شکل دهنده به فقه از زاویه مضاف الیه فقه نیز باشد.

به نظر می‌رسد آنچه با ساختار منطقی پذیرفتنی است، بررسی فروع فقهی از این زاویه است. چنین رویکردی در فقه فرهنگ مقوله‌های خرد و کلان فرهنگی را در برمی‌گیرد؛ لذا می‌تواند گاه به جهت موضوع، گاه به جهت احکام مترتب بر آن و گاه به جهت آثار با تکیه بر روشمندی فقهی، موضوع و اکاوی مستقلی قرار گیرد؛ از این میان می‌توان به ارتباطات فرهنگی به معنای عام آن یا علمی و هنری به معنای مصداقی آن در جوامع اسلامی یا در ارتباط با غیرمسلمانان، همچنین عضویت در نهادهای فرهنگی بین‌المللی، مشارکت‌های فرهنگی در ساحت بین‌الملل یا میراث فرهنگی غیرمسلمانان، اعم از میراث ملموس و ناملموس، حضور گردشگران فرهنگی و مواردی از این قبیل اشاره نمود که با روشی فقهی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۲,۱. فقه فرهنگ، عناصر فرهنگی و اختلاف مفهوم‌شناختی

با تکیه بر کارکرد دانش فقه در نظام اجتماعی و فقه فرهنگ به عنوان یکی از زیرشاخه‌های این دانش، تحدید چارچوب فقه فرهنگ ضرورتی اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد؛ چراکه قوانین مرتبط با حوزه فرهنگ اقتضائات و ضروریاتی را می‌طلبد که بدون نگاهی جامع-الاطراف ممکن است موجب آسیب‌های غیرقابل‌جبران برای نسل‌های کنونی و آینده شود. بنابراین، با توجه به فهم چنین ضرورتی بازشناخت فقه فرهنگ از سایر شاخه‌های فقه مضاف نیز ضروری خواهد بود. اگرچه دریافت احکام از ادله استنباط ذیل عنوان کلی فقه قابل‌تجمع است و ممکن است اندیشمندان سنت‌گرا چنین ضرورتی را چندان برنتابند، اما ضرورت‌های اقتضایی حوزه فرهنگ و دریافت نظام حق-تکلیف در این چارچوب و براساس نیازهای بروز شده بشری و مقتضیات زمانی و مکانی، وجود ساختاری مشتمل بر احکام، الزامات و قوانین تخصصی در این حوزه را می‌طلبد؛ لذا در ادامه دو دلیل توجیهی این مطالبه اقتضایی تبیین خواهد شد.

۱,۲,۱. پیچیدگی مفهوم فرهنگ

واژه فرهنگ را از جمله پیچیده‌ترین الفاظ دانسته‌اند، به نحوی که آن را یکی از دو سه واژه بسیار پیچیده در زبان انگلیسی معرفی کرده‌اند. (میلنر و براویت، ۱۳۹۴، ص ۹) پیچیدگی این مفهوم بدان حد است که کروبر و کلوکهان توانسته‌اند در حدود صد تعریف از فرهنگ جمع‌آوری کنند. (بهار، ۱۳۹۲، ص ۷) دورکیم، جامعه‌شناس بزرگ فرانسوی، فرهنگ را "مجموعه‌ای از باورها و احساسات بین اعضای جامعه" تعریف کرده است (بدیع، ۱۳۷۷، ص ۳۸) و ادوارد تایلور، مردم‌شناس انگلیسی، فرهنگ را به عنوان مجموعه‌ای کامل شامل دانش، عقاید، هنر، اخلاق، قانون، آداب و رسوم و توانایی‌های بشر که به عنوان عضوی از جامعه آنها را اخذ می‌کند، معنا کرده است. (بانت تایلور، ۱۸۷۱م، ص ۷۸-۷۹) در اصطلاح، فرهنگ را به استفاده‌ای که بشر به منظور زندگی در جمع، از نمادها، اشیای دست‌ساز و ارتباطات می‌کند، تعریف کرده‌اند (آزبرون، ۱۳۸۷، ص ۱۴۳) و برخی دیگر فرهنگ را مجموعه‌ای از الگوها یا هنجارهای رفتاری می‌دانند که از طریق یادگیری از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. (پهلوان، ۱۳۷۸، ص ۱۸) بر اساس تعریف نقشه‌مهندسی فرهنگی کشور، فرهنگ به نظام‌واره‌ای از «عقاید و باورهای اساسی»، «ارزش‌ها، آداب و الگوهای رفتاری» ریشه‌دار و دیرپا و «نمادها» و «مصنوعات»

که ادراکات، رفتار و مناسبات جامعه را جهت و شکل می‌دهد و هویت آن را می‌سازد، تعریف شده است (شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۹۲، ص ۱۶) که این فزونی تعاریف اصطلاحی میان اندیشمندان، نشان‌دهنده وجود اختلاف مفهومی و برداشت‌های گوناگون از فرهنگ است. این همه فارغ از تعاریف مختلفی است که فرهنگ نزد اندیشمندان مسلمان و در آثار لغت‌شناسی ایشان قابل دریافت است.

دلیل دیگر اختلاف در تعریف فرهنگ را می‌توان در زوایای مختلف تحلیل و نگاه اندیشمندان به فرهنگ دانست. به عنوان نمونه، برخی فرهنگ را با نگاه از بیرون می‌نگرند و برخی دیگر با نگاه به درون، که همین نوع نگاه به فرهنگ موجب اختلاف در مفهوم‌شناسی فرهنگ شده است (بهار، ۱۳۹۲، ص ۱۱) و چه بسا تلاش‌هایی که گاه مخالف یکدیگر و گاه به صورت تعاملی مطرح شده‌اند نیز عاملی دیگر در اختلاف مفهوم‌شناختی فرهنگ باشد؛ چراکه برخی تلاش سستی در تعریف فرهنگ داشته‌اند و برخی دیگر تلاش مدرن؛ از این رو، دانشمندان تنها برای روشن ساختن معنی و مفهوم فرهنگ، تا امروز صدها تعریف عرضه کرده‌اند که رده‌بندی انواع این تعاریف شامل تشریحی، تاریخی، هنجاری، روان‌شناختی، ساختاری، تکوینی و غیره است. (بهار، ۱۳۹۲، ص ۲۹) فرهنگ از هر زاویه‌ای مورد بررسی و تعریف قرار گیرد، اساس هویت هر جامعه‌ای و شکل‌دهنده به ذهن و رفتار عمومی آن است؛ بدین رو، اندیشیدن و تصمیم‌گیری جامعه بر اساس فرهنگی است که بر ذهن آن حاکم است. حال که چنین نقشی از فرهنگ قابل فرض است، مسئله فرهنگ برای یک جامعه، مسئله‌ای حیاتی است که تأثیر بسزایی در روابط میان‌شهروندی و حاکمیت-شهروندی می‌گذارد.

پذیرش نگاه جامع فوق در خصوص فرهنگ با مشاهده تعدد و تشتت در فرهنگ جوامع مستلزم نگاه ویژه‌ی فقهی در روش و تحلیل‌های استنباطی از منابع استدلالی است و این مهم نه به معنای تعدد احکام در یک موضوع یا به عبارتی دیگر، استنباط احکام متعارض در یک فرع فقهی است، بلکه به منزله تعدد فروع و به واسطه اختلاف موضوع در مسائل است. بنابراین، به عنوان نخستین دلیل، از آنجا که به واسطه زمینه باورهای بومی، رفتاری و گفتمانی ممکن است مفهوم ارزشی در یک جامعه به مفهومی غیرارزشی در جامعه‌ای دیگر تبدیل شود و از این جهت، حکمی متفاوت در دو جامعه داشته باشد (هرچند این سخن به منزله تعارض در بیان حکم و اجتماع ضدین یا نقیضین در احکام فقهی نخواهد بود، بلکه به واسطه هویت متفاوت به منزله تفاوت در موضوع و تفاوت در مسئله خواهد بود)، لازم است در استنباط احکام فقهی مرتبط با حوزه فرهنگ با دقت نظر و تعمیق بیشتری به موضوعات پرداخته و فارغ از نگاهی عام همچون طهارت و نجاست یا نماز و روزه و غیره به این مسائل پاسخ داده شود.

۲،۲،۱. فقه و اقتضای زمان و مکان در فرهنگ

تحول و تطور تمدنی بشر که به گواه پژوهشگران، تمدن‌های مختلف آن را تجربه نموده‌اند (ر.ک: سازمان ملی جوانان به کوشش خانه سوفا، ۱۳۸۷)، مقتضی تغییر در قوانین جاری جوامع بشری است؛ چراکه امور سیاسی و مرتبط با حکومت به دو امر کلی ثابت (مانند عدالت‌ورزی، مردم‌سالاری، خداجویی و کمال‌طلبی و ...) و امور جزئی و تصمیم‌گیری‌های موردی در تدبیر و سیاست‌گذاری جامعه (قاضی زاده، ۱۳۸۱، ص ۱۳۵) وابسته است که مورد اخیر، متغیر است و به ناچار قوانین مرتبط با آن نیز باید متغیر باشند؛ زیرا اولاً این قوانین محصول اندیشه بشری و غالباً مبتنی بر تأملات تجربی اوست؛ (ر.ک: دفتر مطالعات بنیادین حکومتی، ۱۳۹۷) بنابراین، با کسب

تجربه‌های نوین برای بهبود نظام‌مندی روابط و تسهیل ارتباطات و برقراری حاکمیت شایسته خویش مشکلات و معایب را از گذشته آموخته و رویکرد اصلاحی در قوانین موضوعه را پیش می‌گیرد؛ لذا در رویکرد به اصطلاح اصلاحی خویش گاه به مبنای شرعی و دینی در حقوق طبیعی روی می‌آورد و گاه از مبنای الهی در حقوق طبیعی روی برتافته و ماهیت غیرالهی و تجربی خویش را مبنای تدوین قانون قرار می‌دهد و از آن به عقل مدرن تعبیر می‌نماید (منصورآبادی و همکاران، ۱۳۹۴، ص ۲۱۸) و ثانیاً از آنجا که تحول تمدنی به منزله تحول بنیان‌های ارزشی جوامعی است که سلوک و رفتار شهروندان شکل‌دهنده‌ی تمدن حاکم بر آن بوده است، بنابراین، با تغییر این ارزش‌ها الگوی رفتاری جدیدی شکل می‌گیرد که بنا بر فلسفه وجودی قانون یعنی نظم‌بخشی به روابط (شاکری، ۱۳۸۳، ص ۶۳) اصلاح نظام حقوقی حاکم بر جامعه اجتناب‌ناپذیر می‌گردد.

شمول عموم این ادعا اگرچه بر قوانین وضع‌شده‌ی بشری به دلایل فوق‌پذیرفتنی است، اما بدان سبب که توجه آن به نظام حقوقی اسلام با اشکال اساسی مواجه است، پذیرش دشوار خواهد بود. از آنجا که اولاً ماهیت نظام حقوقی اسلام مبتنی بر شریعت اسلامی است و نه تجربه‌های بشری، لذا استنکاف از آن در برخی موارد با اصول یقینی دین و بدیهیات آن همچون اصل خاتمیت و ضروریات شریعت در تعارض است (قاضی زاده، ۱۳۸۱، ص ۱۳۶) در این میان تقسیمی که برخی اندیشمندان معاصر بدان تصریح نموده‌اند، راهی است برای پاسخ به نیازهای ناشی از تحولات تمدنی بشر که از آن به مقتضیات زمان تعبیر شده است. «اگر مقصود از مقتضیات زمان چیزی باشد که امروز پیشرفت تمدن یا تغییر تمدن می‌گویند، همیشه نیاز به دین جدید هست. تمدن مربوط به زندگی اجتماعی است که برگشتش به وسایل یعنی آثار علم و صنعت است. آنچه در زمان حضرت نوح (علیه السلام) بود، با آنچه که در زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود، فرق داشت. بشر در زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) از یک تمدن کامل‌تری برخوردار بود، در زمان حضرت موسی (علیه السلام) از تمدن کامل‌تری، در زمان حضرت عیسی (علیه السلام) از تمدن کامل‌تری، و در زمان خاتم الانبیاء (ص) از تمدن کامل‌تری. همچنین، بعد از زمان خاتم الانبیاء (ص) مثلاً در قرون چهارم و پنجم اسلامی که اوج تمدن اسلامی است، مسلماً تمدن بشر خیلی کامل‌تر از زمان ظهور خاتم الانبیاء (ص) بود، و اکنون عصر ما در قرن بیستم میلادی تمدن بسیار کامل‌تری دارد از قرن چهارم هجری، تا چه رسد به زمان خاتم الانبیاء (ص)؛ ولی آن مقتضیاتی که موجب می‌شود شریعت عوض بشود، تغییرات تمدن نیست.» (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۱، ص ۲۳۸)

ایشان بر این باورند که «به طور کلی، قوانین اصلی و قوانین فطری که اصول هستند، ثابت و لایتغیرند، ولی یک سلسله قوانین هستند که مربوط به اوضاع و احوال و شرایط و محیط و زمان و مکان‌اند که فرع و شاخه می‌باشند؛ این فرع‌ها و شاخه‌ها متغیرند.» (همان، ص ۱۷۵) بنابراین، تحول و دگرگونی جوامع بشری اگر با ضروریات شریعت اسلام در تعارض باشد یا با اصول مسلم دین مطابقت نداشته باشد، نمی‌تواند موجب بازنگری در قوانین ثابت شریعت اسلامی گردد و چنانچه به ضرورت، چنین تغییری اقتضا کند، صرفاً در حدود و مفاد قاعده‌الضرورات تبیح المحظورات (فکیکی، ۱۳۹۹ق، ص ۸۶) قابل بررسی و بازنگری خواهد بود. حال، با توجه به پیچیدگی‌های حوزه فرهنگ که پیش از این بیان گردید و فراوانی مسائل مستحدثه در آن از تولیدات فرهنگی هوش مصنوعی و حق کپی‌رایت یا آثار تولیدات

آن بر معرفت دینی گرفته تا لزوم عضویت در برخی کنوانسیون‌های بین‌المللی، تشخیص اقتضای زمان، ضرورت اقتضایی و احکام قابل-بازنگری را نیازمند دقت نظر ویژه‌ای می‌نماید تا با پرهیز از صدور احکام یک‌جانبه‌نگرانه و گرفتار در جزم‌اندیشی، مانع از آسیب‌های ناشی از افراط و تفریط در نسل‌های کنونی و واپسین شود و این مهم با بررسی تخصصی مسائل در دانش فقه فرهنگ به عنوان فقه مضاف میسر می‌شود.

بنابراین و همانطور که در مقدمه این پژوهش نیز اشاره گردید مسائل مختلف حوزه فرهنگ هر یک بواسطه آن که یا فعل مکلف‌اند یا موضوعی خارجی هستند، راس یک مسأله فقهی بوده و در فقه فرهنگ محل بحث قرار می‌گیرند و بدان سبب که اقتضای زمان و مکان در پاسخ به این مسائل موثر بوده و مبانی مفهومی آنها بواسطه پیچیدگی مفاهیم فرهنگی به دقت نظر و ملاحظات ویژه‌ای نیازمند است لذا با وجود مجموعه‌ای از این مسائل، وجود فقه فرهنگ و توسعه دامنه آن اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

اکنون با اثبات ضرورت وجود فقه فرهنگ، حصر موضوعی مسائل و جلوگیری از ورود مداخل غیرمرتبط با فقه فرهنگ یا غفلت از بررسی مداخل مرتبط، اهمیت فزون‌تری می‌یابد و این به منزله ضرورت تبیین وجه تمایز فقه فرهنگ از سایر شاخه‌های فقه مضاف است؛ چراکه در غیر این صورت با عدم شناسایی نظام مسائل و موضوع اصلی، آنچه ضرورت بخش غایی وجود این دانش دانسته شد، ترک گردیده و تالی فاسدی که پیش از این بدان اشاره شد، محقق خواهد شد. آن‌گونه که بررسی‌ها نشان می‌دهد، صرفاً ماهیت تمدنی فقه فرهنگ است که می‌تواند وجه ممیز فقه فرهنگ از سایر وجوه فقه مضاف باشد؛ بدین بیان که هر آنچه از حوزه فرهنگ که ماهیت تمدنی به خود بگیرد، می‌تواند و باید به عنوان مسئله‌ای در فقه فرهنگ مورد واکاوی قرار گیرد و هر آنچه از حوزه فرهنگ فارغ از این وصف باشد، بررسی آن ضرورتی نخواهد داشت. بدین‌رو، در ادامه، تمدن اسلامی و ماهیت تمدنی فقه فرهنگ، تبیین و مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۲. تمدن، نظام حقوقی و فقه فرهنگ

تمدن اسم معنایی است که تا مدت‌ها صرفاً به مفهوم مدنیت یا شهرنشینی به کار می‌رفت؛ به همین دلیل، همه فرهنگ‌نویسان اسبق و سابق کلمه تمدن را شهرنشینی تعریف کرده و معنای کلمه متمدن را شهرنشین دانسته‌اند. (نمازی، ۱۳۴۳، ص ۱۹۹) بی‌آنکه بخواهیم غرق در مفهوم‌شناختی تمدن شویم، با تکیه بر پژوهش‌های انجام گرفته و براساس یک نگاه فراگیر می‌توان تمدن را بر خوی شهرنشینی و مدنیت منطبق دانست. (عمید، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۳۰؛ ر.ک: سپهری، ۱۳۸۵، ص ۲۷-۳۵) برخی بر این باورند که تمدن از لحاظ اصطلاحی ناظر به ویژگی‌هایی است که غالباً در اجتماع بزرگ انسانی اتفاق می‌افتد و این اندکی معنای لغوی واژه تمدن را توسعه داده است؛ لذا ابن‌خلدون تمدن را مؤلفه‌های مدنیت، جمعیت، ثروت، کار، صنعت، دانش، هنر، جغرافیا، شهرنشینی، دین و عصبیت دانسته است. (آدمی، ۱۳۸۷، ص ۳۹) به اعتقاد برخی دیگر از اندیشمندان، تمدن صرف زندگی شهرنشینی را شامل نمی‌شود، بلکه تمدن نوع خاصی از زندگی شهرنشینی با ملزومات آن است؛ بنابراین، ایشان معتقدند تمدن عبارت است از برقراری نظم و هماهنگی در روابط انسان‌های یک جامعه

که تصادم‌ها و تراحم‌های ویرانگر را منتفی ساخته و مسابقه در مسیر رشد و کمال را قائم مقام آنها بنماید، به طوری که زندگی اجتماعی افراد و گروه‌های آن جامعه موجب بروز و به فعالیت رسیدن استعداد‌های سازنده‌ی آنها باشد. (جعفری، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۲۳۳)

تبارشناسی واژه تمدن از سوی برخی پژوهشگران، آنان را به رویکرد انتقادی نسبت به کاربردهای رایج سوق داده است. ایشان با وارد نمودن قانون در مفهوم تمدن، آن را به معنای طراحی جامعه که در آن حقوق و قوانین شهری جایگزین قوانین نظامی شود، دانسته‌اند و به نوعی برای نظم اجتماعی سامان یافته در مفهوم تمدن جزئیت قائل شده‌اند؛ (بابایی، ۱۳۹۶، ص ۵۸) در حالی که برخی دیگر با نسبت‌سنجی میان فرهنگ و تمدن، مفهوم تمدن را مورد واکاوی قرار داده‌اند و این رویه موجب اختلاف نظرانی شده است؛ لذا برخی تمدن را معادل فرهنگ و برخی دیگر آن را امری متفاوت دانسته‌اند و این تفاوت‌نگاری را تا جایی پیش برده‌اند که فرهنگ را نقطه مقابل تمدن دانسته‌اند. حال، آنکه با نگاه دقیق، جزئیت ارکان فرهنگ در مفهوم تمدن، امری پذیرفته شده است و حتی کسانی که به لحاظ واژه‌شناختی بر تقابل میان فرهنگ و تمدن باور دارند، برای فرهنگ در تمدن، قائل به نوعی نقش‌آفرینی شده‌اند؛ (پهلوان، ۱۳۸۸، ص ۳۵۷-۳۷۴) لذا اندیشمندانی در تصحیح این نسبت، مخالفت خویش را با جداسازی و تقابل دو مفهوم فرهنگ و تمدن ابراز داشته و قاطعانه معتقدند که فرهنگ بشری یعنی هر آنچه که زندگی بشر را از شرایط حیوانی و زندگی جانوران متمایز می‌سازد، (همان، ص ۳۷۱) که این به معنای جدایی‌ناپذیری فرهنگ از تمدن و تلازم آن با نظام قانونی است.

تافلر با اعتقاد به جزئیت فرهنگ در تمدن معتقد است هیچ واژه دیگری، این همه موضوعات گوناگون مانند تکنولوژی، زندگی خانوادگی، مذهب، فرهنگ، سیاست، تجارت، سلسله مراتب، رهبری، ارزش‌ها، اخلاق جنسی و معرفت‌شناسی را به شایستگی دربر نمی‌گیرد. (تافلر، ۱۳۷۶، ص ۲۹) برخی پژوهش‌های دیگر حوزه تمدن اسلامی که با رویکرد معناشناختی به بررسی مفهوم تمدن نوین اسلامی پرداخته‌اند، در یک اعلام نظر نهایی، دو عامل توسعه و پیشرفت همه‌جانبه و مجموعه دستاوردهای مادی و معنوی افراد یک جامعه را در مفهوم نوین تمدن داخل دانسته‌اند؛ (ابراهیم‌نژاد و پورعباس، ۱۳۹۶، ص ۳۰) بنابراین، برآورد صحیح از مجموعه نظریه‌های این حوزه چنین است که تحقق مفهومی تمدن، نخست بر نظم اجتماعی و دوم بر فرهنگ استوار است و این استواری با توجه به نقش قانون در ایجاد نظم، بیانگر چگونگی هویت تمدنی خواهد بود؛ لذا اگر تمدن اسلامی موضوع بحث قرار گیرد، قانون اسلام و فرهنگ اسلامی بیانگر ماهیت تمدن موضوع بحث خواهد بود و اگر چنین باشد، لازم است تمدنی بودنِ فقه فرهنگ به عنوان وجه ممیز فقه فرهنگ از سایر وجوه فقه مضاف در نظر گرفته شود که در ادامه بررسی و تبیین خواهد شد.

۱,۲. قانون لازم تمدنی حوزه فرهنگ

بررسی‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از تحلیل‌گران تمدنی، وجود قانون را جزئی جدانشدنی از تمدن و جریان تمدن‌ساز دانسته‌اند؛ به نحوی که حتی برای اثبات برتری تمدن مورد علاقه‌ی خویش به وجود ساختار قانون‌گذاری در آن تمدن اشاره نموده، در مقام انکار نسبت به وجود آن در سایر تمدن‌ها برآمده‌اند. (آوتویوت و باتامور، ۱۳۹۲) ضمن اینکه مطابق داده‌های به‌دست‌آمده از مفهوم‌شناسی تمدن و فرهنگ، (میرمحمدی و بارانی، ۱۳۹۱) وجود سه هسته مرکزی "جامعه، خاستگاه عقلانی و نظام‌های اجتماعی" در تمدن ضروری دانسته می‌شود (بابایی، ۱۳۹۳، ص ۳۸-۳۹) و این سخن نه تنها بیانگر جزئیت فرهنگ در مفهوم تمدن به عنوان رکنی از ارکان حیات اجتماعی است، بلکه نشانگر تلازم وجودی فرهنگ با نظم اجتماعی مبتنی بر قانون در تحقق تمدن است.

همان‌طور که پیش از این بیان شد، تحقیق واژه‌شناختی از لفظ تمدن و فرهنگ نشان از درهم‌آمیختگی این دو مفهوم با یکدیگر دارد، تا جایی که برخی فرهنگ را جزء جدایی‌ناپذیر تمدن دانسته‌اند (بابایی، ۱۳۹۶، ص ۶۲) و از این میان، آنچه لازمه تحقق عینی تمدن به شمار می‌رود، قانون است؛ بدین‌رو، برخی حقوق‌دانان با این بیان که زندگی اجتماعی و تمدنی بشر بدون قانون فاقد انسجام لازم است، (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۳) اشاره‌ای به این مقصود داشته‌اند؛ بنابراین، از آنجا که قانون لازمه تمدن است و لازمه تمدن اجزای تمدن است، پس قانون لازمه اجزای تمدن است؛ زیرا در جای خود به خوبی ثابت شده که لازم‌شیء در جعل و تحقق، تابع جعل و تحقق ملزوم است (سجادی، ۱۳۷۹، ص ۵۶) و چون لازمه شیء لازمه اجزای شیء است، (قطب‌الدین رازی، ۱۳۸۱، ص ۶۹) لذا بدان سبب که فرهنگ جزء تمدن است، قانون که لازم تمدن است، لازم فرهنگ نیز به حساب می‌آید و به لحاظ مفهومی اگر بگوییم قانون لازم فرهنگ است، به حساب جزئیات آن در تمدن یا چنانچه بگوییم قانون لازمه تمدنی فرهنگ است، تفاوتی میان این دو بیان نیست؛ از این‌رو، مُجاز است در استدلال از این عبارت استفاده شود: قانون لازمه تمدنی فرهنگ است. حال، با تکیه بر این استنتاج منطقی، از آنجا که اسلامی بودن تمدن مورد نظر قرار گرفته است، قانون اسلام که همان فقه اسلامی است، لازمه تمدن اسلامی است و از آنجا که لازمه تمدن اسلامی لازمه اجزای تمدن اسلامی است، لذا فقه اسلامی لازمه اجزای تمدن اسلامی است و از آنجا که فرهنگ اسلامی جزئی از اجزای تمدن اسلامی است، بنابراین، فقه اسلامی لازمه تمدنی فرهنگ اسلامی است.

۲،۲. فقه منبع قانون در تمدن اسلامی

اکنون با عنایت به برقراری نسبت جزء و کل میان فرهنگ و تمدن از یک سو و تلازم میان قانون و تمدن از سوی دیگر، جای بحث از این نسبت با تمدن اسلامی و فقه اسلامی است. اینکه آدمی بر تمامی مصالح و مفاسد احاطه ندارد و به تنهایی قادر نیست تمامی نیازمندی‌های اساسی خود را بشناسد - یعنی نه می‌تواند قوانین و مقرراتی وضع کند تا تضمین‌کننده‌ی تام و تمام سعادت دنیوی او و زمینه‌ساز سعادت اخروی‌اش باشد و نه تکالیفی را که موجب رسیدن انسان به کمال حقیقی یعنی قرب الهی است، تشخیص دهد - (غروی اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۳۵۳) تردیدی باقی نمی‌گذارد که وحی و شریعت می‌تواند در کنار عقل به یاری او آمده و قوانین و احکام سامان‌دهنده‌ی امور معاش و معاد بشر را برای او فراهم آورد. براین اساس و از آنجا که کامل‌ترین دستور، آخرین دستوری است که ابلاغ می‌شود و به شهادت قرآن کریم، حضرت محمد(ص) آخرین بیان‌کننده‌ی دستور الهی است، (قمی، ۱۳۶۳ش، ج ۲، ص ۱۹۳-۱۹۴؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۲، ص ۱۲-۱۳) شریعت اسلام کامل‌ترین شریعت الهی به حساب می‌آید! (طوسی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۳۵؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۵۷) لذا می‌تواند در کنار عقل، تمامی عرصه‌های زندگی بشر، خانواده، جامعه، فرهنگ، حکومت، سیاست و اقتصاد را تدبیر نموده، برای پاسخگویی به انتظام اجتماعی بشر در تمامی اعصار به کار آید، به خصوص فقه شیعی که از جامعیت، پویایی و بالندگی ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا از سرچشمه زلال و جوشان وحی و دریای علم پیامبر(ص) و اهل بیت او (علیهم السلام) نشأت

۲. مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (احزاب: ۴۰)

۳. الْيَوْمَ يَنسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (مائده: ۳)

گرفته و در طول تاریخ سرافرازش، به دست فقیهان پر تلاش و ژرف‌نگر شیعه رشد یافته است؛ از این رو، فقه شیعی در پرتو اجتهاد زنده و پویای خود، در تمام ابعاد زندگی بشر، از جمله مسائل فرهنگی همچنان راه تکامل و پیشرفت را می‌پیماید.

همان‌طور که پیش از این ثابت شد، ماهیت تنظیم‌گر رفتارها و قاعده‌مندسازی روابط که فلسفه وجودی قانون است، (شاکری، ۱۳۸۳، ص ۶۳) چنین اقتضا می‌کند که با گشودن باب عرصه فرهنگ بر حقوق، زمینه‌های بحث از تنظیم روابط و قاعده‌مندسازی آنها را در حوزه فرهنگ فراهم سازد. تحقق چنین مفهومی به منزله امکان بحث فقهی در عرصه فرهنگ و به معنای مسئله فقهی بودن فرهنگ است. ملاحظه مبنای فوق را می‌توان از دو زاویه تحلیل و بازبینی نمود؛ نخست، وجه تبعیت حقوق از فقه است و دوم، اشتراک در فلسفه وجودی فقه و حقوق موضوعه است. «انسان عاقل از آغاز خودشناسی دریافت که اجتماع با بی‌نظمی و زورگویی دوام ندارد و به ناچار بایستی قواعدی بر روابط اشخاص، از جهتی که عضو جامعه‌اند، حکومت کند که ما امروز مجموع این قواعد را حقوق می‌نامیم.» (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۳) حقوق به عنوان دانش بشری نیازمند منابعی است تا ادراک اصول، مفاهیم و فروع آن از طریق بررسی در این منابع میسر گردد. با نگاه درون‌دینی که نگاه پژوهش حاضر بر آن استوار است، لزوماً منبع حقوق یا عمده‌ترین منبع آن، شریعت اسلامی است که این مهم از تعریف دانش حقوق نیز قابل ادراک است. سؤال از دایره نفوذ و تأثیر شرایع آسمانی بر قوانین اجتماعی، سؤالی است که همواره در محافل علمی مطرح بوده است و شرع مقدس اسلام نیز خارج از این مناقشه نبوده و نخواهد بود.

این که اعتبار و نفوذ قوانین الهی همچون قوانین وضع شده از سوی بشر، اعتبار ملیتی دارد یا این که حیطه نفوذ آن محدودیت سرزمینی نداشته و حوزه شمول عقیدتی دارد و یا حتی نمی‌توان آن را منحصر به معتقدان به آن شریعت دانست، بلکه احکام شرع دربرگیرنده‌ی تمامی افراد بشر می‌شود، سؤالی است که پاسخ آن از سوی علمای امامیه به وضوح داده شده و مجال بحث از آن در این سخن به درازا کشاندن کلام خواهد بود. اشتراک حکم میان عالم و جاهل، مسلم و کافر و مکلف بودن تمامی افراد بشر به احکام اسلامی (شهرکانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۶۰) (که نمونه‌ای از آن را می‌توان در تقسیم مکلف با توجه به شروط نماز جمعه مشاهده نمود)، اثبات‌کننده‌ی اعتبار مشروعیت و الزام‌آوری شرع مقدس اسلام بر همه افراد بشر در همه زمان‌ها و مکان‌ها است اما این بیان با توجه به نقش عرف در احراز برخی مفاهیم فرهنگی همچون غنا در موسیقی یا درونی بودن برخی ملاکات همچون شهوت انگیز بودن سخن به عنوان دو مصداق کوچک از مصادیق مبتلی به فیلم و سینما در حوزه مسائل فرهنگی نقش آفرینی زمان و مکان در استنباط حکم و پاسخ به مسائل فرهنگی با رجوع به منابع استنباط فقهی را جایگاهی ویژه می‌بخشد.

با این وجود، برخی حقوق‌دانان فقه را صرفاً دریچه نفوذ حقوق دانسته‌اند بدین بیان که وضع قانون منحصر به اخذ آن از منابع استنباط حکم در شرع مقدس نیست، بلکه می‌توان بر اساس استنباط عقلی به وضع قانون اقدام نمود. بر اساس این نظر، صرف عدم تنافی میان

۴. همین مقاله "فقه، اقتضای زمان و فرهنگ"

حقوق موضوعه با احکام شرع موجب رخصت عمل به قانون است. (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۸۷-۳۸۸) آنان در استدلال خویش چنین می‌گویند:

«تأمل بیشتر نشان می‌دهد که «الزام به وضع قانون بر اساس موازین اسلامی» چیزی بیش از «منع وضع قانون مخالف اسلام» است و از قلمرو حاکمیت ملی به سختی می‌کاهد و هر گونه ابتکار و حرکتی را دشوار می‌سازد؛ زیرا معلوم نیست چگونه بر پایه منابع فقهی می‌توان شمار وزیران یا اختیار رئیس جمهور یا میزان جریمه قاچاق ارز یا بیمه اجباری اتومبیل و کارگران را استنباط کرد؟ حداکثر این است که گفته شود عقل مستقل راهنما و منبع وضع این گونه قوانین است و بنای عقلا را باید معیار گرفت؛ اما این توجیه نیز ابهام را حل نمی‌کند، چراکه داوری عقل معیار ثابتی ندارد و در امور جزئی راه‌حلی ارائه نمی‌کند و ما را به محظوری دچار می‌سازد که سالیان دراز پیروان حقوق فطری از آن رنج می‌بردند و سرانجام نیز ناچار شدند دست از اعتماد به عقل بردارند و به تجربه روی آورند». (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۸۸)

این درحالی است که نگاه غالب فقیهان متفاوت از چنین تحلیلی است؛ چراکه غالب ایشان خویش را ناگزیر از التزام به منابع اجتهادی و فقه‌ای استنباط حکم می‌دانند (صالحی مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۶، ص ۱۰) هرچند این معنا به منزله ثابت بودن تمامی احکام و انحصار تنظیم روابط بشری در آیات و روایات نیست، بلکه مقصود نقصان بیانی است که مدعی انحصار رابطه فقه و حقوق به نگاه دریچه‌ی نفوذ بودن فقه به حقوق و نه منبع بودن فقه برای حقوق است؛ زیرا در این رابطه، امور از دو وجه خارج نیستند، یا اموری هستند که از جمله امور عرفی به شمار می‌روند و یا چنین نیستند؛ اگر از جنس امور عرفیه باشند، وضع قانون و عمل بشری در آنها یا به بیان شرع به عرف محول گردیده است و سیره استنباط حکم و شهرت فتوایی فقه‌ها بر آن دلالت دارد همچون مانند مهرالمثل، اجرة المسمی، لباس شهرت یا بنا بر ادله اعتبار قاعده منطقه الفراغ مجرای این قاعده قرار گرفته است که در هر دو صورت عقل و عرف می‌تواند نسبت به وضع حکم در آنها اقدام نماید و نظام اجتماعی را با تکیه بر احکام خویش سازمان دهد همچون احکام راهنمایی و رانندگی یا احکام گمرکات و نظام اداری و دیوان سالاری که وضع حکم در آن به اختیار حاکم اسلامی قرارداد شده است (صدر، ۱۴۰۳ق، ۱۱) اما اگر از امور عرفیه یا مجرای منطقه الفراغ نیستند، که تشخیص آنها از طریق استنباط حکم به دست می‌آید، در این گونه موارد بحث از حکم شرعی است؛ لذا فهم حکم در آنها از طریق ادله شرعیه، اعم از اجتهادیه و فقه‌ایه است، یعنی یا در منابع اولیه حکم شارع ذکر شده و قابل دریافت است (که از آن به احکام واقعیه تعبیر می‌شود) و یا به هر سبب، حکم در دسترس نبوده و مکلف دچار تحیری است که از طریق رجوع به ادله فقه‌ایه، حکم ظاهری را مبنای عمل خویش قرار می‌دهد؛ (مشکینی، ۱۳۷۱، ص ۱۸۰) بنابراین، به هر طریق فقه پاسخ‌گوی مکلف است.

امور غیر عرفیه، از جمله امور مرتبط با مصالح عموم مسلمانان نیز چنانچه دلیل شرعی درباره آن وجود داشته باشد، حاکم اسلامی و تمامی شئون حکومتی آن و ارگان‌های حاکمیتی بنا بر دستور عمومی قرآن کریم، ملزم به التزام آن دلیل و خطاب شرعی خواهند بود (طوسی، بی تا، ج ۴، ص ۳۴۴) و اگر دلیل شرعی اجتهادی وجود نداشته باشد و زندگی اجتماعی مسلمانان اقتضاء وضع قانونی خاص را

بنماید، التزام به آن قانون به نحو ادله فقهائیه مورد بررسی قرار می‌گیرد و اگر موضوع وضع تکلیف بر شهروندان باشد، بنا بر ادله لزوم اطاعت از ولی امر و امامت امت، قانون مشروعیت یافته و الزام‌آور خواهد بود. چنانچه موضوع اعمال مجازات باشد، موضوع تحت عنوان تعزیرات قرار گرفته و تشخیص آن بر عهده حاکم شرع قرار داده شده است (طبسی، ۱۳۷۵، ص ۴۹) و اگر هیچ‌یک از موارد فوق نبوده، بلکه بحث شرایط خاص اجتماعی و اقتضائات و ضرورت‌های خاص حیات نوین بشری در میان باشد، موضوع تحت عناوین ثانویه قرار خواهد گرفت؛ (کلانتری، ۱۳۷۸، ص ۱۸۳-۱۸۴) بنابراین، تنها امور عرفیه خارج از فقه و شریعت اسلامی هستند که آن هم با مبنای فقهی و مجوزات فقهی مشروعیت یافته‌اند (نائینی، ۱۴۲۴ق: ۱۳۴)

لحاظ مبنای فوق نشان می‌دهد که حق وضع قانون اولاً و بالذات متعلق به ذات احدیت است و هر گونه وضع قانون از سوی غیر او نیازمند مجوز و دلیل شرعی است؛ زیرا مطابق آیه «حکم تنها از آن خداست»، حق حکم نمودن تنها از آن شارع مقدس است؛ بنابراین، تبعیت از هر گونه عملی غیر از حکم او تبعیت از هوای نفس خواهد بود؛ «زیرا حکم در هر امری که تصور شود، جز از ناحیه کسی که مالک و متصرف به تمام معنای در آن باشد، صحیح و نافذ نیست و در تدبیر امور عالم و تربیت بندگان، مالکی حقیقی و مدبری واقعی جز خدای سبحان وجود ندارد؛ پس حکم هم به معنای واقعی کلمه منحصرأز آن اوست (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۷، ص ۱۶۵) و چون حکم در تمامی صورش منحصرأز آن پروردگار است، (طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۱۴۳) تبعیت از غیر حکم او، مصداق تبعیت از هوای نفس است؛ بنابراین و در این چارچوب، «معنای مذهب مخطئه هم این است که بعضی از فتاوی فقهی ممکن است خلاف احکام واقعیه بوده باشد، اما این خلاف واقع انحرافی از روش فقهائیه واقعی که هدف و وظیفه فقیه است، شمرده نمی‌شود؛ فقیه مسئول که مقام مرجعیت را حیات کرده است، نمی‌تواند تمایل شخصی خود را در فتوا دخالت بدهد. این مسئله تاکنون مورد یقین همه فقها و جوامع اسلامی بوده است»؛ (جعفری تبریزی، ۱۳۴۹، ص ۱) بنابراین، به حصر عقلی پیش گفته امور چه از جنس عرفیه باشند و چه از غیر آن، به نحوی از انحاء بر مبنای شریعت استوار یافته و نظام داده می‌شوند.

اگر آن گونه که برخی حقوق دانان قائل شده‌اند، (ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۸۵) بگوییم که فقه صرفاً پنجره نفوذی است برای وضع قانون و صرف عدم مخالفت قانون با شرع، کفایت از لزوم التزام به قانون می‌کند، این بیانی ناتمام است. به نظر می‌رسد، برعکس، لازم است قانون در چارچوب ولایت الهی در نظر گرفته شود تا التزام و مشروعیت آن پذیرفته گردد؛ بنابراین، قانون، منبع حقوق موضوعه و فقه، منبع قانون و ادله اجتهادیه و فقهائیه، منبع فقه‌اند؛ لذا چرخه وضع قانون و حقوق موضوعه باید لزوماً بر مدار شریعت اسلامی گردد.

اگر برقراری نظم، فلسفه وجود قانون است، لازم است که چنین فلسفه‌ای برای فقه نیز مفروض باشد؛ بدان سبب که وضع قانون اولاً و بالذات در اختیار شارع مقدس است و ثانیاً و بالعرض در اختیار مأذونین از طرف اوست؛ بنابراین، فلسفه وجودی آن، اولاً و بالذات باید برای وجود شریعت محمدی (ص) مفروض باشد و ثانیاً و بالعرض برای فقه و در پی آن برای حقوق است؛ بنابراین، می‌توان فقه مصطلح اسلامی را متضمن مجموعه کاملی از مباحثی دانست که در عرف علمی امروز «علم حقوق» نامیده می‌شود و دارای عرصه‌های متنوعی است که مجموعاً متکفل تنظیم روابط میان افراد جامعه بشری است و نظامات و مقررات حاکم بر زندگی بشر از جهات گوناگون را شامل می‌شود. (خامنه‌ای، ۱۳۷۲) جستجوی آیات قرآن و روایات نیز بیانگر وجود چنین سلسله‌مراتبی در نگاه شارع مقدس است. اینکه شارع مقدس مقام حکم نمودن را اولاً منحصر در ذات احدیت خویش دانسته است،^۶ (انعام: ۵۷؛ یوسف: ۶۷؛ انعام: ۶۲؛ قصص: ۸۸؛ رعد: ۴۳؛ مؤمن: ۱۲) دلیل معتبری بر اولویت شارع مقدس در تشریح قوانین و صدور احکام است.

آن گونه که برخی مفسران، از جمله علامه طباطبایی در تفسیر المیزان آورده‌اند، انحصار حق حکم نمودن در پروردگار منحصر به احکام تکوینی نبوده، بلکه احکام تشریحی را نیز دربرمی‌گیرد؛ (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۷، ص ۱۶۵) به همین جهت است که در قرآن کریم می‌فرماید: «نیست حکم، مگر برای خداوند، دستور فرموده است که جز او را نپرستید، این است دین استوار و اداره‌کننده اجتماع» (سوره یوسف، آیه ۴۰)؛ «و با اینکه این آیه و ظاهر آیات قبلی دلالت دارند بر اینکه حکم تنها برای خدای سبحان است و کسی با او شریک نیست، در عین حال، در پاره‌ای از موارد حکم را و مخصوصاً "حکم تشریحی" را به غیر خداوند هم نسبت داده است، از آن جمله این چند مورد است: «حکم می‌کنند به آن کفاره، دو تن از شما که صاحبان عدالت باشند» (سوره مائده، آیه ۹۵)؛ و «ای داوود، ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق حکم کن» (سوره ص، آیه ۲۶)؛ و درباره رسول خدا (ص) می‌فرماید: «و تو (ای پیامبر) حکم کن در میان مردم به آنچه که خدا بر تو نازل کرده است» (سوره مائده، آیه ۴۹)؛ «پس حکم کن در بین آنان به آنچه که بر تو نازل شده است» (سوره مائده، آیه ۴۸)؛^۷ و همچنین آیات دیگری که اگر ضمیمه شوند با آیات دسته اول، این نتیجه را می‌دهد که حکم به حق به طور مستقل و اولاً و بالذات، تنها از آن خدای سبحان است، و غیر از او کسی مستقل در آن نیست، و اگر هم کسی دارای چنین مقامی باشد، خدای سبحان بر او ارزانی داشته، و او در مرتبه دوم است». (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۷، ص ۱۶۶)

این بیان را می‌توان بنا بر قاعده‌ای دیگر نیز استوار نمود و آن قاعده «لزوم انحصار یقین به مسبب از طریق یقین به سبب» (ر.ک: ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۰۲) است؛ زیرا وضع حق، تکلیف و مجازات در نظامات حقوقی، نیازمند مبنای مشروعیت است که

^۶ «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ»؛ «لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ»؛ «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعْتَبَرٌ لِحُكْمِهِ» و «فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ»

^۷ «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ»

^۸ «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»

^۹ «وَأَن احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ» «فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ»

^{۱۰} «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ»

این مبنای مشروعیت سبب التزام به آن خواهد بود. حال، این مبنای مشروعیت یا به دلیل مشروع است یا به غیر دلیل مشروع. اگر به غیر دلیل مشروع است، که باطل بوده و بحثی در آن نیست، و اگر به دلیل مشروع باشد، که باید پرسید مشروعیت آن از چه طریقی به دست آمده است؛ لذا بحث منحصر است در دلیل مشروع که در این جا نیز همان سؤال مرتبه‌ای دیگر مطرح می‌شود که مشروعیت دلیل مشروعیت‌بخش، ناشی از چه سببی است؟ اگر از جانب شارع مقدس است، این همان مبنای بازگشت قانون به شرع مقدس است، و الا دوباره همان سؤال تکرار خواهد شد و پاسخ نیز خارج از همان دو فرض پیش گفته نخواهد بود؛ بنابراین، یا پاسخ منتهی می‌شود به شرع مقدس و یا تسلسل لازم می‌آید، ولی فرض دوم، باطل است؛ لذا ناگزیر از پذیرش این سخن هستیم که منبع اولیه و اصلی حقوق موضوعه لزوماً شریعت اسلامی و مجوزات شارع مقدس است و از آن جا که فقه مظهر شریعت اسلامی است، بنابراین، منبع در دسترس قانون‌گذاران در حقوق موضوعه نیز همان فقه خواهد بود. حال، اگر چنین است که دانش حقوق به عرصه فرهنگ راه داشته و تنظیم‌کننده‌ی قواعد حاکم بر آن است، از آن جا که سبب حقوق موضوعه، فقه و شریعت اسلامی است و یقین به مسبب جز به یقین به سبب ممکن نیست، لذا شناخت حقوق موضوعه عرصه‌ی فرهنگ مبتنی بر شناخت فقه فرهنگ است.

۳،۲. هویت تمدنی و قاعده تمییز علوم از یکدیگر

اکنون با عنایت به موارد پیش گفته، چنین دریافت می‌شود که هویت تمدنی به واسطه جزئیات فرهنگ در تمدن و رابطه لازم و ملزومی قانون و تمدن می‌تواند به عنوان وجه تمایز دانش فقه فرهنگ از سایر شاخه‌های فقه مضاف و سایر علوم در نظر گرفته شود؛ به نحوی که هر آنچه در این حوزه مطرح باشد و عوارض ذاتی آن بحث شود، داخل در موضوع فقه فرهنگ قرار گیرد و هر آنچه بی‌ارتباط با این امر باشد، خارج از فقه فرهنگ ملاحظه شود. این سخن را با دو بیان سلبی و ایجابی تکمیل می‌کنیم، نگاه سلبی نفی شاخص هویت تمدنی در موضوع سایر علوم است و نگاه ایجابی اثبات این هویت برای فقه فرهنگ است.

اگر بخواهیم هویت تمدنی را شاخص تمییز سایر علوم قرار دهیم، لازم است این شاخص در مدعای متخصصان علوم مختلف به عنوان موضوع علوم قرار گرفته باشد تا متخصصان از عوارض ذاتی آن در علم بحث کرده و به مسائل علم در این خصوص و از این زاویه پرداخته باشند، در حالی که هیچ‌یک از اندیشمندان حوزه‌های مختلف چنین ادعایی را مطرح ننموده و از این زاویه به علم نپرداخته‌اند؛ لذا آنچه دلیل معتبری بر شاخص بودن هویت تمدنی برای تمییز فقه فرهنگ از سایر علوم به معنای عام و دانش فقه و شاخه‌های مختلف فقه مضاف به معنای خاص است و می‌تواند فقه فرهنگ را از سایر علوم به دو نگاه عام و خاصی که گذشت، تمییز دهد، نقش هویت تمدنی در موضوع فقه فرهنگ و مسائل آن است؛ یعنی همان نکته‌ای که در سایر علوم مطرح نیست؛ به عبارت دیگر، موضوع فقه فرهنگ که از عوارض ذاتی آن در این دانش بحث می‌شود، فعل مکلف به لحاظ هویت تمدنی آن و به بیانی که گذشت است، در حالی که در موضوع هیچ‌یک از علوم در تاریخ علم لحاظ هویت تمدنی مطرح نبوده است تا در آن علم از عوارض ذاتی این عنوان و این لحاظ بحث شده و بدان پرداخته شده باشد، و این در حالی است که علی‌رغم نقش مؤثر این علوم در تمدن بشری، هیچ‌یک از متخصصان این علوم ادعایی درباره جایگاه هویت تمدنی در موضوع آنها مطرح ننموده‌اند.

توجه به مسائل فقه فرهنگ بیانگر طرح امور مرتبط با تمدن در موضوع این مسائل است، به نحوی که می‌توان هویت تمدنی را موضوعی دانست که در فقه فرهنگ از عوارض ذاتی آن بحث شده و فرعی را نمی‌توان یافت، مگر این که در ارتباط با یکی از این عوارض باشد؛ بنابراین، موضوع فقه فرهنگ، هویت تمدنی و هر آنچه مرتبط با این هویت باشد، است، اگرچه این امر در سایر علوم نیز مورد توجه و بحث قرار گرفته باشد. بر این اساس و مطابق با اصل تمایز العلوم بتمایز موضوعات، فقه فرهنگ از سایر شاخه‌های فقه مضاف و از سایر علوم متمایز می‌شود.

نتیجه‌گیری

بنابراین، اگر اولاً حقوق را عبارت از همان مجموع قواعد حاکم بر روابط اشخاص، از جهتی که عضو جامعه هستند، بدانیم و ثانیاً فلسفه وجودی آن را در حداقل خویش، نظام‌بخشی و حفظ نظم روابط اشخاص در جامعه در نظر بگیریم و ثالثاً بازگشت و خاستگاه اصلی حقوق را فقه تعریف کرده و قائل به اشتراک در فلسفه وجودی فقه و حقوق موضوعه باشیم، به سبب شمول این قواعد بر تمامی روابط بشر، عرصه فرهنگ نیز مشمول این عمومیت و دربرگیرندگی حضور قانون خواهد شد. حال، با تکیه بر این مبانی و از آنجا که فرهنگ جزء جدایی‌ناپذیر تمدن است و قانون لازمه تمدن، بدان سبب که در تمدن اسلامی، فقه منبع قانون است، اقتضای ذاتی و تمدنی حوزه فرهنگ تنها وجه ممیزه فقه فرهنگ از سایر وجوه فقه مضاف خواهد بود. بر این اساس، هر آن چیزی که از حوزه تمدنی ماهیت فرهنگی داشته باشد، می‌تواند در فقه فرهنگ مورد بررسی و دقت نظر قرار گرفته و مسئله فقه فرهنگ باشد و هر آن چیزی که در حوزه فرهنگ، فاقد هویت تمدنی است، باید در سایر ابواب فقه یا سایر شاخه‌های فقه مضاف کشف حکم گردد. پذیرش این سخن، بر تعریف ضروریات فرهنگ بر اساس اقتضائات زمان، مؤثر است، تا جایی که این مهم مانع از صدور احکام مرتبط با این حوزه بدون لحاظ اقتضائات حوزه فرهنگ خواهد بود. ضمن این که با عنایت به هویت تمدنی مجرای قواعدی همچون قاعده ضرورت و قاعده مصلحت و قواعدی از این قسم نیز در فقه فرهنگ با تفاسیری جدید و منطبق بر اقتضائات زمانی و تمدنی فرهنگ مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ لذا در پایان با توجه به مجموع داده‌های تحلیلی این پژوهش پیشنهاد می‌شود اولاً دامنه مسائل فقه فرهنگ بر اساس جایگاه هویت تمدنی بر فعل مکلف در حوزه فرهنگ بررسی شود و ثانیاً نسبت به بررسی مجرای قواعد فقهی مذکور در حوزه فرهنگ بر اساس مقتضیات زمانی و تمدنی پژوهش‌های جدیدی انجام پذیرد تا افق جدیدی بر پژوهش‌های فقهی گشوده شود؛ چراکه آنچه در این پژوهش بررسی و اثبات گردید، قید هویت تمدنی در شاخص تمایز فقه فرهنگ از سایر شاخه‌های فقه مضاف بوده و بررسی موارد دیگر نیازمند مجالی دیگر است.

فهرست منابع:

1. ابراهیم‌نژاد، محمدرضا، و محمد پورعباس (۱۳۹۶). "اکاوی مفهوم تمدن نوین اسلامی با رویکرد معناشناختی". پژوهش‌های تمدن نوین اسلامی، شماره ۱، ص ۱۳-۳۶.

۲. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۳ق). من لایحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. آدمی ابرقویی، علی (۱۳۸۷). درآمدی بر دانشگاه تمدن‌ساز اسلامی؛ بایسته‌های نظری. مقدمه: محمدباقر خرمشاد، تهران: انتشارات دفتر برنامه‌ریزی و مطالعات فرهنگی.
۴. اراکی، محسن. درس خارج فقه فرهنگ. <http://feqhehokoomati.ir> ۱۳۹۳/۰۷/۰۱ (دستیابی در ۱۳۹۸/۰۳/۰۹).
۵. آذربون، ریچارد (۱۳۸۷). جامعه‌شناسی. ترجمه: رامین کریمیان، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
۶. آوتویت، ویلیام، و تام باتامور (۱۳۹۲). فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم. تدوین: محمدمنصور هاشمی، ترجمه: حسن چاوشی، تهران: نشر نی.
۷. بابایی، حبیب‌الله (۱۳۹۳). کاوش‌های نظری در الهیات و تمدن. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۸. بابایی، حبیب‌الله (۱۳۹۶). «تبارشناسی مفهوم تمدن در غرب جدید (ضرورت احتیاط در استفاده از واژه تمدن). آینه پژوهش، شماره ۱۶۳، ص ۵۳-۶۲.
۹. بانت تایلور، ادوارد (۱۸۷۱م). فرهنگ ابتدایی. ترجمه: محمدحسین پژوهنده، تهران: اندیشه حوزه.
۱۰. بدیع، برتران (۱۳۷۷). فرهنگ و سیاست. ترجمه: احمد نقیب‌زاده، تهران: دادگستر.
۱۱. بهار، مه‌ری (۱۳۹۲). مطالعات فرهنگی اصول و مبانی. تهران: انتشارات سمت.
۱۲. بهمنی، محمدرضا، داریوش مطلبی، و مهدی مولایی آرانی (۱۴۰۰). فقه و ممیزی فرهنگی؛ تجزیه و تحلیل گفت‌وگوها و تدوین مضامین اصلی دیدگاه‌های مطرح‌شده. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۱۳. پهلوان، چنگیز (۱۳۸۸). فرهنگ و تمدن. تهران: نشر نی.
۱۴. تافلر، الوین (۱۳۷۶). به سوی تمدن جدید. ترجمه: محمدرضا جعفری، تهران: سیمرغ.
۱۵. تقوی، سیدمرتضی (۱۳۷۴). «جایگاه فقه در اندیشه دینی». مجله فقه اهل بیت (علیهم السلام)، شماره ۲، ص ۱۸۲-۲۳۴.
۱۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۶). ترمینولوژی حقوق. تهران: گنج دانش.
۱۷. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۸). ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۸. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق). تاج اللغة و صحاح العربیة. بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۹. حبیب زاده، سجاد و حسن پناهی آزاد (۱۴۰۲). «تبیین و تحلیل ماهیت و ابعاد نظریه «فقه نظام ولایی»». حکومت اسلامی، شماره ۱۰۷، ص ۸۵-۱۱۲.
۲۰. خامنه‌ای، سیدعلی. khamenei.ir ۱۳۷۲/۱۱/۱۴ (دستیابی در ۱۴۰۲/۰۸/۱۱)
۲۱. دفتر مطالعات بنیادین حکومتی (۱۳۹۷). سیر تاریخی ایده قانون (۱) از یونان باستان تا دوره معاصر. تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
۲۲. زهروی، رضا و رسول احمدزاده (۱۳۹۴). «تن‌نمایی زنان در فضای مجازی با نگاهی به آموزه‌های فقه امامیه و حقوق ایران». مطالعات راهبردی زنان، شماره ۷۰، ص ۱۹۹-۲۴۰.
۲۳. سازمان ملی جوانان به کوشش خانه سوفیا (۱۳۸۷). روایت تفکر، فرهنگ و تمدن از آغاز تا کنون. تهران: سازمان ملی جوانان.
۲۴. سجادی، جعفر (۱۳۷۹). فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۲۵. سروش، نرگس و سیدمحمد رضا آیتی (۱۳۹۸). "بررسی فقهی خوانندگی زنان در اسلام (فریقین)". فقه و مبانی حقوق اسلامی، شماره ۴، ص ۱۱-۲۸.
۲۶. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۰۴ق). الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور. قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
۲۷. شاکری، سیدرضا (۱۳۸۳). "تأملی در ظرفیت نظری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران". دین و ارتباطات، شماره ۲۳، ص ۳۵-۶۶.
۲۸. شهرکانی، ابراهیم اسماعیل (۱۴۳۰ق). المفید فی شرح اصول الفقه. قم: ذوی القربی.
۲۹. صالحی مازندرانی، اسماعیل (۱۳۸۲). شرح کفایة الاصول. قم: صالحان.
۳۰. صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۰۳ق). الاسلام یقود الحیاة. تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
۳۱. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دارالمعرفه.
۳۲. طبسی، نجم‌الدین (۱۳۷۵). النفی و التغریب فی مصادر التشریع الاسلامی. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۳۳. طوسی، محمد بن حسن (بی تا). التیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۴. عبدالمنعم، محمود عبدالرحمن (بی تا). معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه. قاهره: دارالفضیله.
۳۵. عشایری منفرد، محمد (۱۳۹۵). "تحلیل جایگاه عرف در موضوع شناسی و مصداق شناسی فقه هنر". الهیات هنر، شماره ۴، ص ۱۰۱-۱۲۵.
۳۶. غروی اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۹ق). نهایت الدرایة فی شرح الکفایة. بیروت: مؤسسه آل البیت (علیهم السلام) لاحیاء التراث.
۳۷. فاضل لنکرانی، محمدجواد (۱۳۹۴). "موضوعات و ملاکات حکم در فقه هنر"، نشریه الهیات هنر، شماره ۳، ص ۵-۱۴.
۳۸. فکیکی، توفیق (۱۳۹۹ق). المتعة و اثرها فی الاصلاح الاجتماعی. بیروت: دارالکتاب الاسلامی.
۳۹. قاضی زاده، کاظم (۱۳۸۱). "مبانی حکومت اسلامی از منظر قرآن". نشریه تحقیقات اسلامی، شماره ۱، ص ۱۰۷-۱۷۲.
۴۰. قربان‌نیا، ناصر (۱۳۷۹). "فقه و حقوق بین الملل". قبسات، شماره ۱۵ و ۱۶، ص ۸۵-۹۹.
۴۱. قطب‌الدین رازی، محمد بن محمد (۱۳۸۱). المحاکمات بین شرحی الاشارات. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
۴۲. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳ش). تفسیر القمی. قم: دارالکتاب.
۴۳. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). فلسفه حقوق. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۴۴. کلانتری، علی اکبر (۱۳۷۸). حکم ثانوی در تشریع اسلامی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۶. مبلغی، احمد (۱۳۹۳). "پیش درآمدی بر فقه رسانه". مطالعات رسانه و امت، شماره ۱، ص ۸-۳۷.
۴۷. مشکانی سیزواری، عباسعلی (۱۳۹۱). "مدخلی بر مناسبات فقه و تمدن". فقه، شماره ۷۲، ص ۶۲-۱۰۳.
۴۸. مشکینی، علی (۱۳۷۱). اصطلاحات الاصول. قم: نشر الهادی.
۴۹. مطهری، مرتضی (۱۳۹۰). مجموعه آثار. قم: صدرا.
۵۰. مظفر، محمدرضا. ۱۳۷۹. المنطق. اول. قم: انتشارات دارالعلم.
۵۱. معصوم الحسینی، سیدعلی بن احمد بن محمد (۱۴۲۶ق). الطراز الاول. قم: مؤسسه آل البیت (علیهم السلام) لاحیاء التراث.
۵۲. ملکشاهی، حسن (۱۳۶۷). شرح اشارت و تنبیهات ابن سینا. اول. تهران: انتشارات سروش.

۵۳. منصورآبادی، عباس و سیدسعید موسوی اصل (۱۳۹۴). "تحول مفهومی قانون طبیعی ذیل سوپژکتیو د کارتتی"، نشریه حقوق خصوصی، شماره ۲۷، ص ۲۰۵-۲۳۲.
۵۴. موسوی بجنوردی، سیدمحمد و راحله شهیدی (۱۳۸۸). "بررسی مبانی فقهی غنا و موسیقی در اسلام". نامه الهیات، شماره ۷، ص ۱۱۱-۱۲۰.
۵۵. میرمحمدی، سیدضیاءالدین و محمدرضا بارانی (۱۳۹۱). "درآمدی بر چیستی تمدن اسلامی از نگاه مستشرقان". تاریخ اسلام، شماره ۲، ص ۷-۶۰.
۵۶. میلنر، اندرو، و جف براویت (۱۳۹۴). درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر. ترجمه: جمال محمدی، تهران: ققنوس.
۵۷. ناطقی، راضیه (۱۳۹۶). "ارتباط با نامحرم در فضای مجازی از دیدگاه فقه امامیه". مطالعات پژوهشی زنان با رویکرد اسلامی، شماره ۶، ص ۵-۲۱.
۵۸. نائینی، محمدحسین (۱۴۲۴ق). تنبیه الامه و تنزیه المله. قم: بوستان کتاب.
۵۹. طیبی، نجم‌الدین (۱۳۷۵). النفی و التغریب فی مصادر التشریع الاسلامی. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۶۰. نمازی، محمد (۱۳۴۳). "تعریف تمدن و متمدن". مهر، شماره ۲، ص ۱۹۸-۲۰۶.
۶۱. نوریان، مهدی و زهراسادات نجم‌آبادی (۱۴۰۱). "احداث، نگهداری و ترمیم معبد اقلیت‌های دینی در فقه امامیه". جستارهای فقهی-اصولی، شماره ۲۶، ص ۱۹۱-۲۲۰.
۶۲. الهامی، رضا (۱۳۸۱). "بررسی حکم فقهی مجسمه‌سازی". مقالات و بررسی‌ها، شماره ۷۲، ص ۱۵۳-۱۷۸.
۶۳. واسطی زبیدی حنفی، محب‌الدین (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دارالفکر.

A) Book

The Holy Quran

1. Ibn Babuyeh (Sheikh Sadouq), Muhammad bin Ali (1992). *Man La Yahduruhu al-Faqih*. Qom: Islamic Publications Office of Society of Seminary Teachers of Qom
2. Adami Abraghoui, Ali (2007). *Introduction to the Islamic Civilization University; Theoretical requirements. Introduction: Mohammad Baqer Khorramshad, Tehran: Publications of the Department of Planning and Cultural Studies.*
3. Araki, Mohsen. *A lesson outside the culture of jurisprudence*. 07/01/2013 <http://feqehokoomati.ir> (accessed on 03/09/2018).
4. Osbron, Richard (2008). *Sociology*. Translation: Ramin Karimian, Tehran: Shirazeh Publishing and Research. (in Persian)
5. Outwaite, William, and Tom Buttamore (2012). *Social science culture of the 20th century*. Edited by: Mohammad Mansour Hashemi, translated by Hasan Chavoshi, Tehran: Ney Publishing.
6. Babaei, Habibullah(2013). *Theoretical explorations in theology and civilization*. Qom: Islamic Science and Culture Research Institute
7. Bunt Taylor, Edward (1871). *Primary culture*. Translation: Mohammad Hossein Pajohandeh, Tehran: Andisheh Hoza

8. Bertrand, Badie (1998). *Culture and politics*. Translation: Ahmad Naqibzadeh, Tehran: Dadgostar.
9. Bahar, Mehri (2013). *Cultural studies principles and foundations*. Tehran: Samt Publications
10. Pahlavan, Changiz (2009). *culture and civilization*. Tehran: Ney Publishing
11. Toffler, Alvin (1997). *Towards a new civilization*. Translation: Mohammadreza Jafari, Tehran: Simorgh.. (in Persian)
12. Jafari Langroudi, Mohammad Jaafar (2016). *Legal terminology*. Tehran: Ganj Danesh.
13. Jafari, Mohammad Taghi (1999). *Translation and interpretation of Nahj al-Balagheh*, Tehran: Farhang Islamic Publishing House.
14. Johari, Ismail bin Hamad (1989). *Taj al-Lagha and Sahah al-Arabiya*. Beirut: Dar al-Alam Lamlayin.
15. Khamenei, Seyyed Ali. 03/02/1994 khamenei.ir (accessed on 02/11/2023)
16. Government Basic Studies Office (2017). *The historical course of the idea of law (1) from ancient Greece to the contemporary period*. Tehran: Islamic Council Research Center.
17. National Youth Organization through the efforts of Sophia House (2008). *Narration of thought, culture and civilization from the beginning until now*. Tehran: National Youth Organization.
18. Sajadi, Jafar (2000). *Mulla Sadra's dictionary of philosophical terms*. Tehran: Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance.
19. Siyuti, Abd al-Rahman bin Abi Bakr (1404 AH). *Elder Al-Manthur fi al-Tafseer Bal-Mathur*. Qom: Marashi Najafi Library.
20. Salehi Mazandarani, Ismail (2003). *Description of the adequacy of principles*. Qom: Salehan.
21. Sadr, Seyyed Mohammad Baqir. (1403 AH). *Eslam-yaghod-alhayat*. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
22. Tabari, Muhammad bin Jarir (1991). *Jami al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an*. Beirut: Dar al-Marafa.
23. Tabasi, Najmuddin (1955). *Al-Nafy and al-Taghrib in the sources of Islamic jurisprudence*. Qom: Jamal al-Fikr al-Islami
24. Tabasi, Najmuddin (1996). *Al-Nafy and al-Taqrīb in the Sources of Islamic Jurisprudence*. Qom: majmaolfekr al-Islami
25. Tousi, Muhammad bin Hasan (n.d). *Al-Tabyan fi Tafsir al-Qur'an*. Beirut: Dar I'hya' al-Turath al-Arabi
26. Abdul Moneim, Mahmoud Abdul Rahman (n.d). *A dictionary of jurisprudential terms and terms*. Cairo: Dar Al-Fadhila
27. Gharavi Muhammad Hossein (2008). *Nahaye al-Darayah fi Sharh al-Kafayah*. Beirut: Al-Bayt (peace be upon him) Foundation for Heritage Revival.
28. Fakiki, Tawfiq (2018). *Al-Muta and the effects of social reform*. Beirut: Islamic Library

29. Qutbuddin Razi, Muhammad bin Muhammad (2002). *The book of judgments between the description of the signs*. Tehran: Written Heritage Research Center
30. Qomi, Ali bin Ibrahim (1984). *Tafsir al-Qami*. Qom: Daral Kitab.
31. Katouzian, Nasser (1998). *Philosophy of Law*. Tehran: Publishing Company.
32. *Police station*, Ali Akbar (1999). *Secondary rule in Islamic legislation*. Qom: Islamic Propaganda Office
33. Kilini, Muhammad bin Yaqub (1986). *Al-Kafi* Tehran: Darul Kitab al-Islamiya
34. Meshkini, Ali (1951). *Basic terms*. Qom: Al-Hadi Publishing House.
35. Motahari, Morteza (1970). *collection*. Qom: Sadra.
36. Muzaffar, Mohammadreza. (2000). *Al-Mathiq. First*. Qom: Darul Alam Publications
37. Masoom al-Husaini, Seyyed Ali bin Ahmed bin Muhammad (2005). *first class Qom: Al-Bayt (peace be upon him) Foundation for Heritage Revival*
38. Malekshahi, Hassan. (1988). *Ibn Sina's Isharat va Tanbihat. First*. Tehran: Soroush Publications
39. Moballeghi, Ahmad (2013). "Prelude to media jurisprudence". *Media and Ummah Studies*, No. 1, pp. 37-8.
- Milner, Andrew, and Jeff Bravitt (2014). *An introduction to contemporary cultural theory*. Translation: Jamal Mohammadi, Tehran: Phoenix
40. Naini, Mohammad Hossein. (2003). *Tanbihul Umma wa Tanzihul Milla*. Qom: Bostan Kitab.
41. Wasti Zubeidi Hanafi, Mohibuddin (1993). *Taj al-Arus Min Jawahir al-Qamus*. Beirut: Dar al-Fekr.

B) Article

1. Ebrahim Nejad, Mohammad Reza, and Mohammad Pour Abbas (spring and summer 2016). "Analysis of the concept of modern Islamic civilization with a semantic approach". *Researches of Modern Islamic Civilization*, No. 1, pp. 13-36.
2. Babaei, Habibullah (2016). "Genealogy of the concept of civilization in the new West (necessity of caution in using the word civilization)". *Ayeneh-ye-Pazhoohesh*, No. 163, pp. 53-62.
3. Behmai, Mohammad Reza, Dariush Melabi, and Mehdi Moulai Arani (2021). *jurisprudence and cultural audit; Analyzing the conversations and compiling the main themes of the opinions raised*. Tehran: Research Institute of Culture, Art and Communication
4. Habibzadeh, Sajjad and Hassan Panahi Azad. (2023). "Explaining and analyzing the nature and dimensions of the theory of "jurisprudence of the provincial system"." *Islamic Government* 107: 85-112.
5. Tagwi, Syed Morteza (1995). "The place of jurisprudence in religious thought". *Fiqh Ahl al-Bayt (peace be upon him) magazine*, No. 2, pp. 182-234.
6. Zahrawi, Reza and Rasool Ahmadzadeh. (2014). "Women's body presentation in virtual space with a look at the teachings of Imami jurisprudence and Iranian law." *Women's Strategic Studies* 70: 199-240.

7. Soroush, Narges and Seyyed Mohammadreza Aiti. (2018). "Jurisprudential examination of women's singing in Islam (Fariqin)." *Fiqh and Fundamentals of Islamic Law* 4: 11-28.
8. Shahrakani, Ibrahim Ismail (2008). *Al-Mufid in explaining the principles of jurisprudence. Qom: Dhu al-Qurabi.*
9. Ashayeri Monfared. Mohamad (2015). " Analysis of the Role of Custom in Understanding Subject and Examples in Jurisprudence of Art ". *Theology of Art*, No. 4, pp. 101-125.
10. 37. Fazel Lankarani, Mohammad Javad. (2014). " Themes and Criteria of the Judgment in the Fiqh of Art." *Journal of Theology of Art* 3: 5-14
11. Ghazizadeh, Kazem (2002). "Fundamentals of Islamic government from the perspective of the Qur'an". *Journal of Islamic Research*, No. 1, pp. 107-172
12. Ghorbania, Nasser (2000). "Jurisprudence and International Law". *Qobsat*, numbers 15 and 16, pp. 85-99
13. Meshkani Sabzevari, Abbas Ali. (1971). "Introduction on the relationship between jurisprudence and civilization." *Jurisprudence* 62-103
14. Mansour Abadi, Abbas and Seyed Saeed Mousavi Asl. (2014). "Conceptual evolution of natural law under Cartesian subjectivity." *Journal of Private Law* 27: 205-232
15. Mirmohammadi, Seyyedzia-al-Din and Mohammad Reza Barani (2013). "Introduction to the nature of Islamic civilization from the perspective of Orientalists". *History of Islam*, No. 2, pp. 60-7.
16. 56. Nateghi, Razieh. (2016). "Communication with the non-mahram in virtual space from the perspective of Imami jurisprudence." *Research studies of women with an Islamic approach* 6: 5-21
17. Namazi, Mohammad (1924). "Definition of civilization and civilized". *Mehr*, No. 2, pp. 198-206.
18. Nourian, Mehdi and Zahra Sadat Najmabadi. (2022). " Construction, Maintenance, and Restoration of Religious Minorities' Places of Worship in the View of Imāmī Jurisprudence."
19. Elhami, Reza. (2002). "Examining the Jurisprudence of Sculpture." *Articles and Reviews* 72: 153-178